

نقل جدهای الحسین اصغر دسائس توایا احمدی این شیب ان بکیب علی اسین حتی نسیر دسوعک علی جید ک غفر الله  
 من کل ذنب اذنبه سمرگان ایگیمراً اقلیلاً کان او کثیراً اما بن سبب ان شرک ان تلقی لله عزوجل فلا ذنب علیک  
 ذنرا الحسین با ان سبب ان سرانان نسکن الفرف المینیه فی الجنة مع انبی و الله سلوا و الله علیهم فالعن فقله  
 الحسین یا بن شیب ان شرک ایگون لك من الثواب مثل ما لمن اسعد مع الحسین نقل منی دکنته یا لینی کنی  
 مع هر چه با فوناً اعظیم ما با بن شیب ان شرک ان تكون مع انی الله را جات الاعز به من الجان فاخرن الخزنات  
 ما نرح لفرحنا و علیک بولایتنا خلوان را جلاً لولایح بالمره فادو صعه سوره التبه فیه کتاب المانی و عمو از زبان  
 بر نبیست است گفت که ما نترشم در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام و من حرم پس ذات پرسه کای لیسر شیب تو امر در روزه داری  
 من عرض کردم پس کذا نرت فرمودین روزی نیست که دعا کرد در این حضرت زکریا پروردگار روزی پس گفت که خدا و ابره مرا از نزد خود اولاد را  
 بر نیکنه نشو زده دعای پس بنوی فرمود برای او پروردگارش حکم کرد ای که را پس ملاط و از دادند زکریا را در حالیکه او استاده نماز میکرد  
 در خواب که حق تعالی ترا بشارت میدهد به یکی پس بر که روزه بگیرد این روز را در دعا کنه حق تعالی دعای او را استجاب بکنند و آن چنانچه ترا  
 حضرت زکریا استجاب کرده ای لیسر شیب تحقیق محمد آن ماه است که اهل جاسته در زمانه نبی حرام میدانند در آن ظلم را و نقل را بسبب بزرگ  
 داشتن آن ماه پس نشانت این است بزرگی ماه خود را و نه بزرگی نبی خود را صدوات سدا با بر آن نبی و آل او بر این کشته اولاد حضرت را علی  
 الله علیه و اله و اسیر کرد و نوزمان حضرت را و غارت کرد مال و اسباب او را پس بخشه خدا او شان را بینه ای پس سبب اگر تو باشی گریه کنه بر بی خبری پس  
 کردی بکن برای حسین ابن علی ابن ابی طالب علیهم السلام پس تحقیق که آنحضرت فرج کرده شده چنانکه فرج کرده میشود و کشته شدند با او  
 از اهل بیت او بعد مرده که نیست برای انکسان در زمین و در تمام عالم نظیر و مثل و تحقیق که نیست بهمت آسمان و بهمت زمین برای کشته شدن  
 او و تحقیق که نازل شده برای مددکاری او چهار هزار فرشته کسان پس دینی رسیده که آنحضرت شهید شده بود پس آن فرشته کسان نزد قبر  
 آنحضرت ژولیده و پراکنده حال اند و گریان تا انوقت که ظهور فرماید مهدی اخر الزمان صدوات پس با شنیدن  
 آن فرشته کسان از مددکاران مهدی مدعا صدواتشان قبول بالمشارات الحسین است یعنی فریاد است بعد از خون حسین  
 ای لیسر شیب تحقیق که بیان کرد با من پر من از پر خود و آواز جد خود علیهم السلام که هر گاه کشته شد من حسین بدیده

رسان وزن دغا که سنن یعنی پسر شیب که گریه کنی بر حسین تا آنکه روان شود اشک تو بر عذار تو بکشد خدا برای تو هر کسای را که کرده است  
 صغره باشد یا کبیره کم باشد یا پیش ای پسر شیب اگر تر افروزش می آید که تو مطلقا دست کنی من دای عزیز و جل را در حالیکه نباشد بر تو هیچ گناه  
 پس زیارت کن حسین را ای پسر شیب اگر خوش می آید ترا که ساکن شوی در غر فضا که بن کرده شده از در بهشت بانی و آل نبی علیهم السلام  
 بهی نیست بکن بر قتل حسین ای پسر شیب اگر خوش می آید ترا که باشد ترا از تو سبب ثواب انکس که تسبیح شد با حسین پس بگو  
 پر کجا که با نبی نباشد آن که ای کاش که می بودم من با او شان پس بر سیدم بفرز بزرگ ای پسر شیب اگر خوش می آید ترا که باشی با ما در دوستان  
 بند از بهشت پس نه کین تو بسبب غم ما و نوش نمود خورشید غمی ما و واجب در زم است بر تو درستی و محبت ما پس تحقیق که اگر مردی دوست  
 در دستک ما بر آید محفور سازد او را خدا با شک در روز قیامت المفید بسپرده عن الحسن ابن ابی قحطه قال قلت لابی  
 عبد الله علیه السلام انی اذکر الحسین علیه السلام فی اشیء افول اذا ذکرته فقال قل صلی الله  
 علیک یا ابا عبد الله تکررها ثلاثا لعل روحه یغفر له وروایت کرده مفید بسند خود از من ابن ابی فاخته که گفت کفتم بابی علیه السلام  
 جعفر علیه السلام بدرستی که من یا دیگرم حسین بن علی را پس که ام چیز را گویم در قیامت یا دیگرم آنحضرت علیه السلام را پس فرمود که گو  
 صلی الله علیک یا ابا عبد الله تکرار کن این بفرما راسته بار و حسنه الو اعظمین قال داؤد ابن کثیر البرقی کنت عنده  
 ابی عبد الله علیه السلام اذا سبغت الماء فله شربه رایته قد اسعروا اعز و رقت عینا ببلد  
 ثم قال یا داؤد لعن الله قاتل الحسین فما الغرض ذکر الحسین انی ما شربت ماء اباردا  
 الا و ذکر الحسین و ما من عبد شرب الماء فذلک الحسین و لعن قاتله الا کتب الله له مائة الف  
 حسنه و محافنه مائة الف حسنه و رفع له مائة الف دراجه و کان کما عتق مائة الف نسمة  
 و حسنه الله یوم القيمة املح الوجه و فی رواية حسنه الله یوم القيمة تلج الی ... و وقت الو عظیمین  
 که گفت داؤد این کثیر برتی که بودم در خدمت ابی عبد الله جعفر علیه السلام تا که بان عیب آمد پس آنحضرت هرگاه نوشته اب را  
 دیدم آنحضرت را که هر دو دیده پر اشک کرده دیده باران اشک با دیده پس فرمود ای داؤد و نهنت کند خدا قاتل حسین را پس  
 چه قدر منفعن کننده است ذکر حسین عیض را بدرستی که من نه نوشیدم گاهی آب سرد را مگر میکو یا دیگرم کرده ام حسین را و نیست

از بندگان خدا عکس که آب نخورد پس با دکنده حسین را و لعنت کند بر قاتل او و آنکه بگوید ضایعانی بر این اسم برآید و خود کرده  
از نام اعمال او صدهزار گناه و بدست که داند برای او صدهزار در بد و بدبخت است استفسار کویا از او کرده صد هزار بند را و غمگین کرده  
اورا منده ایستالی روز قیامت روشن رود در روایتی دیگر واقع است که حشر فرماید اورا حسد بکنک دل یعنی اخوه و سوزش در رون  
نخواه داشت الی را فی بعض مولفات التاخرین ابنه قال حک د عیل الخزاعی قال دخلت علی سیدی و  
پولای فی مثل هذ الايام فرایده جالساً جلسه الخزم الکلب را صحابه سر حبله فاما نا الی مقبلا  
قال مرحبا بک مرحبا بنا صرنا فایده و لسانه شمرانه و سع لی فی محله و اجلسنی الی جانبیه ثم قال لی  
یا دعبل احب الی من قبل لی شعر اغان هذ الايام ایام حزن و انت علینا اهل البیت و ایام سرور  
کانت علی اعدا منا خصوصاً بنی امیه یا دعبل من بکی و ابکی علی مصابنا و لو واحد اکان اجبره  
علی الله یا دعبل من ذرفت عیناه علی مصابنا و ابکی منا اصابنا من اعدائنا حشره الله معانی  
نرمه تنایا دعبل من بکی علی مصاب حدی الحسین غفر الله ذنوبه البتة ثم انه نفص ففرب سقر ایننا  
و بین حرمه و اجلس اهلته من و باه الستر لیسکون علی مصاب جدهم الحسین ثم التفت الی و قال  
لی یا دعبل ارف الحسین فانت فاصرفنا و ماد حنا مادست حیاً فلا تقصر عن نصرنا ما استطعت قال  
دعبل ذاس تعبرت و سالت عبرتی و الشات اقول در کتاب بحار الانوار است که در بعض ایفان شاخین چنین است  
که حکایت کرده است و عیل عزای که گفت در محفل سید و مولای خود حاضر شدم در چنین ایام یعنی روزی که محرم پس دیدم مولای خود امام  
علیه السلام را نشسته شستن غمگین و اندوهگین در حالیکه اصحاب آنحضرت که در بگرد او بودند پس هرگاه که دید آنحضرت مرا فرمود  
که مرعبا ترا مرعبا یاری دهنده بجهت و زبان خود بعد از آن نزد خود جارا یاری ن کشاده کرده و بنشیند در پهلوئی تو بود آن  
فرمود ای دعبل دست بیدارم که بجوانی برای من شری پس تحقیق که این ایام ایام امدده بوده است بر ما اهل بیت و ایام سرور  
و خوشی است بر دشمنان من حضور شبانی ایسه ای دعبل کسی که بگریه و گریه بر سعیت ما کسی را اگر چه آنخبر یک را که بماند  
خواهد بود اجر و ثواب آن بر خدای عزوجل ای دعبل سبک شک از دوشم او بر سعیت ما یا بگریه سبب آنچه رسید از دوشم



ای ان ایطاهین اوشان عامت زوکان ان انی نه و کرده ان که به تر از قادات از همه معوا الا ابا عن احد حقیم هم  
 نذکوا الابناء هه شبعت ان کرو اشقیانخ کرده پدران را از گرفتن حقوق اوشان و کذا شسته پدران را برهون قتلان زمین  
 پراکنده ساینه ما حج الله ما کب و مدهاخ قهری علی الشجرات خواهم که بگیت اوشان تا نخه حج گننه برای خدا سواری و تانوج  
 کردن تسدی بر شجاری یعنی تار و تیاست اوشان تراخیم کب بگیت فیما عینکم بهم وجودی بعینت فقد ان للتسکات و الهیات  
 پیل ی چشم که یکن و جل یکن در بنگ پس برستید امدت ریختن ریزش اشک بنات بر یاد فی القصور مصوفه و ال رسول  
 الله منبتکات و خزان زیاد و قلس ای محفوظ ستنه و ال رسول که ابرده ای شان دریده شده و ال زیاد فی الحصون منبته  
 و ال رسول الله فی الفلوات و ال زیاد و رتعه با نه در حالیکه آن قلب استوار از و ال رسول الله در میان آن دیار رسول  
 الله اصحن مطلقا و ال زیاد تسکن الحرات خانه های رسول خدا شسته پیران و ال زیاد سکونت ی وارند در خبره و ال  
 رسول الله حف حوسمهم و ال زیاد تملظ الفقرات ال رسول که شده است کین اجسام ایشان و ال زیاد خانه های تیان  
 بر که عالیت و ال رسول الله تان بخور هم و ال زیاد به الحجرات ال رسول که بگیت میشود و خون سینا  
 اوشان و ال زیاد صاحب خانه ای ارسته و ال رسول الله تسبی حرمهم و ال زیاد اامنق التریات ال  
 رسول خدا سیر کرده بشود حرم اوشان یعنی زنان اوشان و ال نهاد این و محفوظ اند از هر طرف اذا اوتق و اصل و ال  
 و اتق بهم الکفاحس الاوقار منقبضات و فیکم کرده بشود و حق اوشان و درازی کنند سوی کم کنند کان حق خویش  
 و ستبار که از ره کمان شقیق از سابقیم مادانی الارض شارق و فادی منادی الحیر للمصلوات خواهم که  
 اوشان را با دایکه در فشه و زمین در خشنده و مذکند مذکند نه یکی برای نماز یعنی تار و تیاست و ما طلعت شمس  
 و حان عز و بها و باللیل ایلهم و بالعداوت و ما دایکه طلوع کند افتاب و قریب فوب شود و درشت خواهم که بگیت  
 و رذائل فصل فی صحیح من سبط الرسول و قرآه عین البقول الی عبد الله المسین بن امیر المرین علی ابن  
 میطالب صلی الله علیه من المدینه الی مکه و ملخص ما ذکره الصادق ابن بابویه و الشیخ  
 المفید و السید ابن طاوس و ابن نفا و ابن شهر آشوت و محمد بن ایطاب المومنی رحمهم الله و زبان

تشریف فرما شدن بطور معلوم و مرد و یک چشم بزل اعیان ابی عبد الله الحسین ابن امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صلی الله علیه و آله  
بجای آنکه بکریه و کینه و کینه کرده صدوق این باب و شرح مفید و سید ابن طاووس و ابن نما و ابن شهاب و محمد ابن ابی طالب

سوی رح ان است انه لما استشهد الحسن بن علی علیه السلام فخرکب الشیعة بالعراق و کتب الی الحسین  
بن علی علیهما السلام فخرج مع معاویة و البیعة له فامنع علیهم و ذکر ان منه و بین معاویة عهد

و عقد الایحویة ففرضها حتی تمضی المدیة فاذا مات معاویة نظر فی ذلك بدستی که هر کاه شهادت یافت  
بناب امام من بکرت آمد نشود یعنی دوستان اهل صف در عراق و نه شش بخدمت حضرت امام حسین و بن علی علیهما السلام و شرح

معاویة یعنی ترکیبعت معاویة و اختیار بیعت با جناب پس منع فرمود بر او شان و اجازت و رحمت این امر نداد و گفت که بدستی که بیان  
و معاویة عهد و بیعت است که جایز نیست شکستن آن تا اینکه بگذرد مدت عهد و بیعت پس وقتیکه حوازه مرد معاویة دیده حوازه شد درین

امر و مطابق سه ملت وقت بعد حوازه آمد فلما مات و ذلك للصف من شهر رجب سنة ستین من الهجرة کتب  
یزید الی ولید ابن عتبة ابنی سفیان و کان علی المدینة یا مراد باخذ البیعة علی اهلها و خاصة

علی الحسین ابن علی علیهما السلام و یقول ابنی قاضی ب عنقه و ابعت الی براسه و لایر حصوله  
والتاخر من ذلك و عبد الله ابن عمر و عبد الرحمن ابن ابی بکر پس هر کاه که

مرد معاویة و این وقت نیمه ماه رجب سال شصتم از هجرت بود نوشت بنام یزید بسوی ولید ابن عتبة ابن ابی سبیر و او برای مدعی  
حاکم حکم یزید بود برای گرفتن بیعت بر اهل مدینه و عاصم بر حسین و نوشت که اگر ان امام پس بزل را و او بفرست سوی

سر او را و دستوری مد او را و تا خیر از بیعت و از عبد الله ابن عمر و عبد الرحمن ابن ابی بکر فشا و رفیع  
و کله مروان فقال الوای ان **تخضعوا** و تاخذ منهم البیعة قبل ان یعلموا فوجیه طلبهم و کانا

عند الترابه المقدسه و لایعلمون لما طلبهم فاجبرهم الحسین علیه السلام بموت معاویة و اطلب  
لاخذ البیعة پس مشوره کرد ولید و مرین امر با مروان پس گفت مروان که تدبیر است که حاضر نمای آنها را و بگیری از او شان

بیعت پیش از آنکه کاه ششویس کس فرستاد ولید برای طلبشان و بودند آن همه کسان نزد تربت پاک رسول خدا و بیعت  
طلب

له بعد الملب بموازه است پس نه داد او شان را حسین بهت معاویه و طلبت که رفتن بیعت فقال ابن ابی بکر و ابن عمر  
 مذی جلد دورنا و تعلق او بنا و قال ابن النبی و الله ما اباع بنی ابدًا و قال الحسین انا لا بدلی عن  
 الذخول علی الولید پس که در عهد از من ابن ابی بکر و عبد الله ابن عمر که داخل میشویم خانه ثای خود را و بنده میکنم  
 در ثای خود و گفت ابن ابی بکر که من نخواهم کرد بیعت نیزید کا پی و گفت حسین که مرا ضرورت رفتن پیش او فاما نقول  
 الولید الی الحسین فی لیل ما بسند ما فجاءه فی ثلثین من اهل بیته و هو الیه و امرهم جمل  
 السلاح پس گفته فرستاد و بیه از حسین علیه السلام در شب پس خواند ولید انجنا به را پس امر انجنا به را در اوله ناسی مردم از اهدت  
 و غلامان خود و حکم کرد او را شتر برای هر دو مشتق الا ان جبک و قال لهم ان الولید قد استدعانی هذا  
 الوقت و لست امن ان یکلفنی امر الا اجیبه و هو غیر ما سون نکون اسی فاذا دخلت علیه فاجلسوا لیا  
 سمعتهم صوتی قد علا فاذا خلوا علیه تمنعوا عنی گفت انجنا به با و شان یعنی در وطن همراه با رستیکه ولید هر این  
 طلب نموده است مرا در بیعت نیستم امین از اینکه ولید تکلیف امری نماید مرا که قبول کنم انرا پس بانشید با من و تفتیکه داخل شوم  
 بروی پس نشیند پس هرگاه نشیند او از مرا که بنده شده پس داخل شوید و در این بروی تا منع نماید و باز دارید او را از من فد  
 خل علیه فقی الولید الیه معاویه فاسترجع الحسین علیه السلام ثم قرأ علیه کتاب یقید و ما امره  
 من اجل البیعه منه له پس در آمد آنحضرت علیه السلام بروی یعنی نزد وی پس خبر مرگ معاویه داد ولید آنحضرت را پس آنحضرت  
 انالله و انا الیه راجعون گفت پس خواند ولید بران امام نامه نیزید او آنچه حکم کرده بود نیزید ولید را از که رفتن بیعت از ان  
 امام برای خود فقال الحسین الی الایاک تقنع یعنی لینید مرا احتی با بعه جهرا یعترف ذلك الناس  
 فقال الولید اجل یس گفت حسین بدستیکه من نمی بینم ترا که قنات کنی بیعت من پوشیده برای نیزید تا آنجه بیعت کنم  
 او را اشکارا پس بدانشند انرا مردم پس گفت ولید بی یعنی همین منطور است فقال الحسین تعج و تری ایا یریک فی ذلك  
 فقال له الولید الضرف علی اسم الله تعالی پس گفت بحسین علیه السلام باید اذکن و برین رای خود را در این امر  
 پس ولید گفت بحسین علیه السلام که برو بر نام خدا تعالی فقال له مر وان والله لیئن قام فک الحسین الساعه

بجایع مما تلذزت منه على مثلها ابدًا حتى تكثر القتل بيته وبيته اجلس الرجل حتى يباح او تضرب  
عنقه پس گفت مروان بولیب قسم بنما بر آنچه که جاهد است حسین از تو در این ساعت و نخواهد کرد و بیعت بر آینه باز سخن نخواهی شد  
از دشمن این ساعت گاهی تا اینک بسیار شوه کشکان بیان شما و میان او باز دارد از رفتن حسین را تا بیعت کند یا گردن او را برنی نغضت حسین  
عنه السلام قال و علی علیه السلام قال یا بن الزبیر قاتلنا ما ضرب عنقی کذب و الله و لو مت پس قسم گرفت حسین علیه السلام  
پس گفت غلاب من بر تو باد ای پسر زقار تو حکم میکنی برای زدن کردن من و روح کنفی و سخن ما ستلشتی ثم اقبل علی الولید  
نقال یا بن عقبه اما اهدى سبب النبوة و معدن الوسالة و مختلف الملايكة و بنا فتح و بنا ختم الله بعد ازان روزه  
بیسوی ولید پس گفت ای بن عقبه ما ابل بیت بوه معدن رسالت هستیم و جای آ. و شد فرشتگان هستیم و از ما اجته کرده است  
حقه انی با ختم کرده است و درین بد الرجل فاشق مشارب الخمر قاتل النفس المحرمة معن بالفسق و مثل لا یباح  
مثله و لكن تصح و تصحون و تنظرون ایما حق بالبعده و الخلافة و لقد سمعت جدي رسول الله  
يقول الخلفاء محرمة علی و انالی سفیان و کیف ابان اهل بیت قد قال نهم رسول الله یرید من ذماق  
و حزنه شراب و کشنده نفس بریم است و فسق کشنده است باشکار و بچو من بیعت نکنند مثل او را لکن من با ما در کم و شما با ما کنید  
و من برینم و شما بیعت که کدام از ما سزاوارتر است و خلافت است و بر اینم شنیدم چه خود رسول الله صلی الله علیه و آله را  
که میگفت بر سببیک خلافت مراست بر پسران ابی سفیان و چگونه بیعت کنم ما اهل بیتی که بر آینه گفته باشد در او نشان رسوخند  
این چیز شرح و مرجع الی مقرر له نقال مروان للولید عصیتی لا والله لا یملک مثلها من نفسه  
اولی ابد پس آن امام علیه السلام در جوع فرمود جانب خانه خود پس گفت مروان بولیب خلافتی ما کردی قسم بجز که بار  
و کرد در اختیار تو نخواهد داد ما سزاوارتر کار **نقال الولید و یح غیر ان یا مروان انک اخترت لی التي فیها اله**  
دیعی و دنیای پس گفت سبب باد غیر ترانی مروان بر سببیک اختیار کردی برای من چیزی را که در آن هلاک دین من رویند پس  
والله ما احب ان لی ما طلعت علیه الشمس و غرقت عنده من مال الدنيا و ملکها و انی نلت حسینا  
ابنه اقل حسینا **نقال لا ابایع قسم** بی که دست نیارم بر سببیک برای من آنچه طلوع کرده است بر روی آفتاب و غروب



ازان از مال دنیا و ملک آن باشد و حال آنکه من قتل کرده باشم حسین را همان الله قتل کند حسین برای آنکه گفت بیعت میکنم  
 والله ما امن ان احد ايلقى الله بدم الحسين الا وهو خيف الميزان لا ينظر الله اليه يوم القيمة ولا  
 يزيه وله عذاب اليم قسمه اگر مرا کمان نیست که کسی نزد ای قیامت با من حسین در عکس عدالت قاضی روز جزا حاضر شود که آنکه  
 نزدی او سبک باشد و نظر نیکند من اسوی او روز قیامت و پاک می کند او را از کثافتان و برای او عذاب در دوزخ است  
 لا يوالي الله اقل ابن نبيه ولو جعل يزيد لي الدنيا بما فيها قسمه خدا مراند بنیاد که من قتل کرده باشم  
 بشیرینی او را اگر چه بد پذیرد بر این دنیا و اینها مقام الحسین علیه السلام فی منزلة تلك الليلة وهي ليلة  
 السبت ثلاث يقين من رجب سنة ستين پس بیستم فروردین عید الشاد در خانه خود و آن شب ده  
 شب نهم بود نزد ستاره روز که باقی از رجب بود در سه شصتم از هجرت و البتة الوليد المرسله ابن الزبير في ليلة  
 واقعا عليهم و خرج مرسله متوجها الى مكة و شغل شد و دید بفرستادن مردم نزد ابن زبیر در ایزد  
 برای بیعت زبیر و اتساع ابن زبیر از بیعت او از خانه بیرون رفت همان شب بسوی مکه فلما اصبح الوليد سرح في فلبس  
 را کبا فلم يلبس الا كوة پس هرگاه با او کرد و لید فرستاد عقب ابن زبیر مروان را و فرستاد سواری را از بنی امیه  
 با هشتاد سواری پس یافتند او را فرجوا احرا نهار السبت پس برگشتند السواران اخره در شب و البتة الق  
 حال الى الحسين عليه السلام في الحضر فليبايع الوليد ليزيد ابن معاوية و فرستاد و لید مروان را  
 حسین عید السلام تا حاضر شود پس بیعت کند و لید را برای زبیر ابن معاویه فقال لهم الحسين عليه السلام اصحبوا  
 ثم قرون و قري فكفوا تلك الليلة عنه ولم يلحقوا عليه پس گفت حسین عید السلام با دشمنان که با او  
 کند بعد از آن شمارای حوز را به بینه و مارای حوز را به نیم پس باز ایستادند در آن آنب از او نکرده و سبب بروی و هم علیه  
 السلام بالخروج من جرم جدة على الله عليه واله فراح الى مسجد النبي و اقبل الى قبر جده ليودع  
 پس بقصد کرد حضرت امام حسین عید السلام به ای بیرون شد از خانه جد خود و صلی الله علیه و اله پس رفت جانب مسجد نبوی و متوجه  
 طرف قبر جد خود تا و اع کند فقال السلام عليك يا رسول الله انا الحسين ابن فاطمة فراح الى قبر جده

و سببك الذي نطقني في امك فاشهد عليهم يا بني الله انهم قتلوني و صيغوني و لم يحفظوني  
 و هذا لا شكوي اليك حتى اقالك پس گفت سين سلام من ياد بر تو اي رسوکت انتم حسين ابن فاطمه پس تو و پس تو  
 و فرزند تو که خليفه و جانشين گذاشته بودي مراد است خود پس شاد باش اي بني حسنه که آنها خواهر گند و ياري تداوم مراد حوا که  
 برهن و مجنون گذاشته مراد اين است شکوي من بطرف تو تا آنکه ملاقات کنم ترا شمر قام نصف قلبه منقول  
 را کما ساجداً ابعده بالستاد پس دست کرد و هر دو پاها را نود را پس متقبل رکوع و سجده يکبار و اما مسل الويلد الي منزل  
 الحسين عليه السلام لينظر اخرج المدينه ام لانله يصبه في منزله فقال الحمد لله الذي اخرج  
 و امر يتلني بدمه و فرستاد و ليدام حوز را بخاند حسين عليه السلام تا به بيند آيا بيرون رفته است از مدينه يا نه پس گفت  
 انك حسين عليه السلام در خانه اش پس گفت و ليد حمده است خدايي الكبرون كره حسين را و مبتلا نخر و مراد بكون او و خرج الخبر  
 عليه السلام الى منزله عند الصبح فلما كانت الليلة الثامنة خرج الى قبره و صلى ركعتين فلما فرغ من  
 صلواته جعل يقول اللهم هذا قبري محمد و اباي بنت بنك و قد حضرني من الامم ما قد علمت اللهم  
 اني احب المعروف و انكر المنكر و انا اسئلك يا ذا الجلال و الاكرام عني القبر و من ينهه الا اخترت ما هو  
 لك راضى و لو سولك راضى بيرون آمد حسين عليه السلام طرف خانه حوز وقت صبح پس هرگاه آمد شب دوم رفت سمت قبر  
 پيغمبر و گذارد ركعت نماز پس هرگاه فارغ شد از نماز خود شروع کرد و بگفتن که خدايا اين قبر محمد نبي است و من پس در تير نبي گرام  
 بر آينه حاضر شده است مرا از اين چيزي که ميداني خدايا به رستي که من دوست بدارم فعل نيكو و زشت سد ارم فعل زشت يا من  
 سوال ميکنم ترا اي صاحب بزرگي و بختشني حتى اين قبر و شخصي که دوست که اختيار نخبني که چيزي بر آن دران رساني است  
 براي رسول تو رناست ثم جعل ويبكي عند القبر حتى اذا كان قريبا من الصبح وضع رأسه على  
 القبر فاعنى فاذا هو رسول الله صلى الله عليه و اله قد اقل في كتيبة من الملائكة عينيه  
 و شماله و بين يديه حتى ضم الحسين عليه السلام الى صدره و قبل بين عينيه و قال حسبي  
 يا حسين كاني اراك عن قريب مرصلاً بك ما نك مذبحاً يا راضى كريب و جلاء من عصمت

من امتي وانت مع ذلك عطشان لا تسقى وظمآن لا تروى وهم مع ذلك يرجون شفاعتي  
 لا انا لهم الله شفاعتي يوم القيمة بعد و شروع بخوابیدن کرد و نزد قبر رسول الله تا وقتیکه قریب بصر شد او وقت تمام  
 سر خود را بر قبر پس فرسید و دید حضرت زین العابدین علیه السلام را که بر آینه تشریف می آورد با لشکر از طایفه که راست و چپ  
 در و بر روی آن حضرت انداخته و چنانچه حسین علیه السلام بینه خود و بوسه داد میان دو چشمش او فرمود ای حبیب من ای حسین  
 کویا می بینم ترا که غمگین بودی بخون ذبح کرده شده در زمین که بلا از دست کرده می از دست بد کیش من خواهی شد و تو با اینهم  
 تشد خواهی بود که آب شکر این را دستاوردن کرده است با این ستمها ایند خواهی داشت شفاعت مرا ترسانه او شان را خدا  
 شفاعت من در روز قیامت حسبی یا حسین ان ایاک و اهلك و احاک قد مو اعلی و هم مشتاقون  
 الیک و اربلت فی الجبات لدرجات لئن نالها الا لبتها اذ ای دل من وای سخت جگر من حسین بدرستی که  
 پدر تو و ما بودیم او را نماند پیش من و او را نماند شفاعت بطرف تو بدرستی که برای تو در جنت است هر آینه درجات است  
 که خواهی رسید آن درجات را که شهادت جعلی الحسین فی سماءه یبصر الی جده و یقول یا جده الا لا حاجة  
 لی فی الرجوع الی الدنیا فخذنی ایاک و ادخلنی معک فی جناتک پس امام حسین علیه السلام در جواب  
 بطرف حق خود نظر کرد و ن گرفت و یک گفت ای جد من بسبب مرا عاصبت رجوع بطرف دنیا پس غیر بخت خود و داخل مرا با خود تو  
 فقال له رسول الله صلی الله علیه و اله لا بد لك من الرجوع الی الدنیا حتی تنزلوا الشهادة و ما  
 قد كتب الله لك منها من الثواب العظيم فانك و ایاك و احاک و عمك و عم ابيك يحشرون يوم القيمة  
 فی صحرة واحدة حتی یدخلوا الجنة پس گفت بحسین رسول الله صلی الله علیه و اله که ضرر و ناکزیر است ترا رجوع  
 کردن طرف دنیا تا اینکه مرزوق بشهادت شوی و بررسی با آنچه نوشته است از اجرائی تو از ثواب عظیم بدرستی که تو دیده  
 و برادر تو و عم تو و عم پدر تو محشور خواهند شد در روز قیامت و زمره واحد تا اینکه داخل جنت شوند فانصبه الحسین علیه  
 السلام من نومه فراغاً ما عوباً نقص راجلاً علی اهل بینه و بی عند المطلب فلم یکن فی ذلك  
 الیوم فی مشرق و لا مغرب قوم اشد عملاً من اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و اله و لا

اکثر باک و پاکیه **بنی هاشم** از خواب خود نهفتگان در میان سوز و خواب خود را با اهل بیت خود  
 در بیداری **بنی هاشم** پس بنود این روزه در مشرق و در مغرب تویی زیاده نرازیست **بنی هاشم** رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 و نه زیاده تر کز یک کسند و از او شان و فی بعض الاما بعد هذا شه الهمت الحسين عليه السلام الى ابن  
**عباس** رضی الله عنه و قال ما نقول فی قبی مزاحرجوا ابن بنت فتمیم عن وطنه و دارا و قراره و حرم  
 جداه و تو کوه خایضا یترقب مرعوب بالایستقر فی تار و لایاری الی جوار یویدون بن لک قتلہ بچند  
 دمه و لم یشرک بالله سیرا لکم تنکب منکم ادلالا ثم و در بعض اصحاب روایت شده است که بعد از بیداری از آن  
 هفت شد حسین علیه السلام **بنی هاشم** رضی الله عنه گفت چه میکنی در حق تویی که خارج کردید دختر زاده بنی خود را  
 ز وطن او و خانه و بنای زیاده حرم جدا و بگذاشتند او اثر سناک که نمی تواند قرار گرفت در جای دنی تو نه مانده در حساب  
 اراده مینمایند ما اینهمه جور و ستم که اهل کسند و خون او بریزند حال اینک با خدا شیر کجی را فرموده است و در سنج گنای نهفته  
 و کنه کرده است فقال له ابن عباس جعلت فداک یا حسین اکتبت لاجل مسافرا الی الکوفة فلا نسرا  
 الی الکوفة باهلك و نسایک پس ابن عباس عرض کرد که نه ای تو شوم ای حسین اگر بفرور سفر کوفه را میکنی پس زمان و  
 حال را براه خود مبر فقال یا رسول الله صلی الله علیه و آله فی منامی و قد امرنی بامر  
 لا افدر علی خلافة و انه امرنی باخذهم معی و الحق و دايع رسول الله صلی الله علیه و آله  
 من علیهم احد او هن الیسا را حق پس گفت آنحضرت ای پسر عم من بدرستی که من دیده ام رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله را در خواب حکم کرده است مرا با هر یک تا در نیستم بر خلاف کردن آن و به تحقیق آنحضرت حکم کرده مرا بجز رفتن او شان بنود  
 و بدرستی که او شان و امانت رسول خدا و این سپه نام بر او شان بچکس را او شان نیز جدا نخواهند شد از من قسم  
 ابن عباس کجاء من و رایة و قایلة تقول ابن عباس تشر علی الحسين ابن علی شیخا و سیدنا **مخالف**  
**نهیمننا** و یسعی و حد لا والله بل فیامعه و بنوت معه و هل البقی الی مان غیره پس شینا ابن عباس  
 مشهور سیدی حسین ابن علی **بنی هاشم** و سردار ما ست با یکدیگر در ما را در اینجا و برود خود تنهانه قسم بگذارد که خواهم زیست

با او در خواب هم مرد با او و ایا باقی داشته است زمانه غیر او را که محرم و غمناک باشد فبکی ابن عباس من بکاءاً شدیداً وجعل يقول  
 یعنی والله علی فراقک یا ابن عمات پس بگریست ابن عباس گریستن بسیار و سخت و بگفت که شاق هست والله بر من فراق تو ای  
 ابن عم و تهیاء الحسن علیه السلام المخرج من المدینة رمضی فی جوف الليل الی قبر امته فودعها شعر الی حجر  
 الحسن فودعها شعر رجوع الی منزله وقت الصبح و اماده شد سین عید السلام برای بیرون رفتن از مدینه و رفتند و شب طوفان  
 مازند پس در آنجا بود و او را بعد طرف قبر برادر خود حسن و پس رحمت کرد و او را بعد بازگشت جانب خانه خود وقت صبح فاقبل الیه  
 محمد ابن الحنفیه و قال یا اخی انت احب الخلق و اعزهم علی و لست والله اذخر النصف لحد من  
 الخلق و لیس احد احق بها منك لانک مزاج صامی و نفسی و روحی و بصری و کبیر اهل بیتی و من حیث  
 مطاعة فی عنقی لا یبق قد شرفک علی و جعلک من سادات اهل الجنة اعدت و انحضرت برادر انحضرت محمد  
 ابن خلف و گفت ای برادر تو بترتین خلقی پیش من و گرامی تری نزد من و نیم قسم بگذر که پنهان نگذارم نصیحت را برای کسی  
 از خلق و نیست کسی لایق تر نصیحت از تو چه که خون من و تو با هم مزوج است و جان من و روح و دین من و پستی و بزرگی اهل بیت مای یک  
 طاعت او بر کردن من واجب است تو بی زیری که بزرگ کرده است ترا خدا بر من و کرده بنده است ترا سرداران اهل جنت فتح بیعتک  
 عن یزید بن معاویه عن الامصار ما استطلعت ترا ثقت ما سئلک الی الناس ترا دعهم الی نفسك  
 گفته که از بیعت یزید ابن معاویه و از سکونت شهر تا دمشق استطاعت داشته باشی بعد پیغامبران بطرف مردمان بفرست در وقت  
 او ترا بجا بگو فدان تابعک الناس و با یعولک حمدت الله علی ذلك و ان اجتمع الناس علی غیرک  
 لم ینقص الله یدک و ینک و لا عقلک و لا ینفک به ما و قک و لا فضلک پس اگر پیروی کنند ترا  
 سلطان و بیعت نمایند تو شکر میکنی خدا را بر این و اگر جمیع شوند و بیعت نمایند مردمان بر غیر تو کم نخواهم کرد و سبب این بین  
 ترا و نه عقل ترا و نخواهد برد مروت ترا و نه فضیلت ترا ای اخاف علیک ان تدخل مصر من هذه الامصار  
 مختلف الناس منهم نفسهم طایفه معک و اخری علیک فیقتلون تکون الا دل الامنة  
 عرضاً فاذا حیر هذه الامة کلها نفساً و ابا و اما اصیغها دماً و ادلها اهلاً بدمشیک فی شهر یوم

که داخل شهرهای این شهرها شوی پس اختلاف بمرسد مردمان در میان خویش پس ایشان کردی باشند همراه تو و بعضی میگویند  
در روز هجرت کربلا نمایند پس باشی برای اول نیزه باشد پس در این هنگام بهترین تمام است از جهت ذات و پدر و مادر  
خون او صلیح تر خواهد شد و دلیل ترین است از جهت اهل خود خواهد بود فقال الحسین بن علی یا اخی پس گفت حسین  
عنه السلام که یکی برادر من قال الى مكة فان اطمنت بك العامر بها فذالك وان تكن الاخرى  
مخرجت الى بلاد اليمن فانهم انصار جدك و ابيك و هم اهل و اولادك و اهل قلوبنا و اوسع العالم  
بلاداً فان اطمنت بك الدار و الالحقت بالرومال و شعوب الجبال و حرات من بلاد الى بلاد حتى ننظر  
ما يوصل اليه امر الناس و يحكم الله بينا و بين القوم الفاسقين محمد بن حنفیه گفت که جانب که برود و همیسان  
بخت ترا که پس نوب است و اگر در کون شود یعنی اطمینان حاصل نشود و اهل آنجا شیوه یونانی مسلوک دارند بر روی طرف عدوین  
پس بر سینه اسنان مدکاران بعد تو پدر تو اند و او شان بهر آن ترین طریق و نرم دل اند و دولت شان وسیع تر است پس اگر سلیق  
بتر و الا متوجه ریگستان دگره نای شوی و از یک شهر بشهر دیگر نقل فرمای تا آنجا که کار مردمان را به بینی تا آنکه حکم کند خدا میان  
میان قوم فاسقین فقال الحسین علیه السلام یا اخی والله بكوني الدنيا ملجأ و لا ما و ي لما بايت  
بذلك ابن معاوية بس گفت حسین علیه السلام ای برادر من قسم بخدا اگر نباشد در دنیا پناهی و جای ماندنی هر آینه نیست برود  
خواهم کرد فقطع محلی بر حنفيك الكلام و یکی از یکی الحسین علیه السلام مرعه ساعة پس بر حنفيك سخن کرد و بگفت  
و حين علي السلام با اوساعتی کریت ثم قال یا اخی جزاك الله خيرا فقد نصحت و اشرت بالصواب و انا اعانك  
على الخروج الى مكة و قد تهيأت لذلك انا و احوالی و بنواخی و شيعتی و امرهم امري و امرهم  
امی و ما انت یا اخی فلا عليك ان اتم بالمدینه فنكول عينا عليهم لا تخفي شيئا من امورهم  
بعد از آن امام سلفوم فرمود که ای برادر من خدای ترا جزای خیر و چه هر آینه نصیحت کردی و مشورت نیک دادی مرا و من عازم ختم  
بطرف که و آماده شده ام برای این سفر من و برادران من و پسران برادر من و شیعیان و اصحابشان امر من است و ای ایشان  
رائی مرغ است. ولیکن تو ای برادر پس بر تو خونی نیست که در مدینه باشی پس بر این باشی جا سوس بر او شان که مخفی غازی ازین خبریست

در امور ایشان ثم دعاهما بالآداب و بیا مکتب مدنی الوصیه لاحیه محمد بسم الله الرحمن الرحیم  
 هذا ما وصی به الحسن بن علی بن ابي طالب الى اخيه محمد المعروف بابن الحنفیه ان الحسن یتروان لا اله  
 الا الله وحده لا شریک له و احب محمد اعبدا و رسوله جامع بالحق من عند الحق وان الجنة بالنار حق  
 و البساعه ائیه لا یریب منها و ان الله یبعث من فی القبور و انی لم اخرج اشرار و لا معسکین و لا ظالمین  
 و انما اخرجت لطلب اصلاح فی ائمه جدی ابراهیم ابن اسرنا المعروف و اینهی من المنکر و اشرسیین بجهه  
 و ابی علی بن ابي طالب نعم من جلی فی قبول الحق فانا لله اولی بالحق و من یوق علی هذا اصبر حتی یقضى الله فی  
 و یریس القوم بالحق و هو خیر الحاکمین و هذا و وصیتی یا اخنی الیاء و ما توفی فی الآجا لله علیه توکلت  
 و الیه ائیب ثم طوی الحسین و ختمه بخاتمته و دفعه الیه سم و دعه و خرج فی جوف التیل پس گفت  
 طلب کرد و دواة و کاغذ و نوشتن این وصیت را برای برادر خود محمد بن حنفیه بسم الله الرحمن الرحیم این وصیت نامه  
 حسین ابن علی بن ابي طالب است بطرف برادرش که مشهور با بن حنفیه است تحقیق حسین شهادت و گواهی میدهد که معبود  
 بحق نیست مگر خدا و یگانه است و شریک نیست بر او و او را هیچ مدینه است و فرستاده اوست آورده است حق و راست را از طرف خدا  
 و گواهی میدهد که بنت و دوزخ حق است و فباست آنده است و شکی نیست در آن و گواهی میدهد که خدا خواهد بر آنکس که گمانی را  
 که در قبر او بر کسی که من بیرون نرفتم از تنگ و نامرغی و فساد و ظلم و بنز این نیست که بیرون رفتم برای طلب صلاح در است جد  
 خود اراده دارم که حکم کنم به کسی و شیعی نیام از بدی بسرت جد خود و پدر خود اختیار کنم پس هر که قبول کند مرا قبول است پس خدا  
 سزاوارتر است بحق و هر که رد کند بر من قبول نهند قول مرا بصری که تا حکم کند خدا بیان من و قوم برستی و خدا بهترین حکم کننده است  
 و این وصیت من است ای برادر بطرف تو و نیست توفیق من مگر آنچه بر او و کل کردم طرف اوست بازگشت من پس پیچید  
 نامه را و زد بر آن هر خود را و محمد بن حنفیه را و ادب کرده و باع کرد ایشان را و وقت شب بیرون رفت و راه وی جعفر  
 ابن قولویه عربیه و جماعه مشایخه عن جابر عن محمد بن علی علیهما السلا مر قال هجر الحسین  
 علیه السلا مر بالسنی صلی الی المدینه اقبلت شاعر بنی عبد المطلب فاجتهدن للیاحه حتی منی

نهن الحسين عليه السلام نقتل الشك في الله ان بتدين هذا لاسر ومعه صفة الله والرسوله قال  
 له نسامه بي عبد المطلب فلي بسبتي الياسه والبقاء فهو عندنا كيوه مات رسول الله على فظمه  
 و عليه ذريب و مر طير من تشاك الله جعاه الله قال في جمع ات فينا حبيب الابرار امهلا لقبول روایت کرد  
 بنفان توان از پدر خود جدا شد استاده او از جای از شدت غم نه با قبر که فرمود آن امام وقتیکه قصد کرد حضرت امام حسین برای کوچ از مدینه  
 طیبه پیش از حضرت زمان پسران عبدالمطلب مدینه شیع از کربلا که در آنجا آمدند آنجا که حضرت امام حسین پیش سوگند میم  
 شمار که باز ما میاید این امر که معصیت است برای خدا سوگند او نشان مردی داشتند پس برای که در راه باقی دایم حال آنکه این روز بر ما  
 پنج روز است که در آن است فرمود حضرت سوخته و پنج روز است که در آن حضرت علی از مدینه رفت و پنج روز است که در آن حضرت زبیر اهل  
 بقا انتقال فرمود و پنج روز است که در آن قریش امام کلمه م و ناسی یافتند قسم گذاشتیم که خدا ما را ای تو که ای تو که ای تو که ای تو که  
 یکان از اهل نبرد اقبلت بعض عماله تنکی و تقول اشهد باحسین لقد سمعتنا لجن ناحت بنوحك و  
 وهم قهوان و آمد بنی ارمش ای حضرت که یان و گفت کوازه ای سین تحقیق شنیدم جن را که نوحه میگوید و به تو و سگفت ان  
 قتل اذف من ال هاشم اذل ما قابا من قراش فلن بدستیکه قتل و شمشیر کناره دریا ازال هاشم ذلیل و غار  
 که آیند که در نهار از قریش پس ذیل شدان کرد و بنا حبيب رسول الله له يك فاحشا ابانت مصيبتك اذ نون جلت  
 محبوب رسول خدا بنود زشت کار و کنا بکارتیست او بنی ابر غناک جدا کرد و مصیبت بزرگ شد ایها بن بعض الکتب انه عليه السلام  
 لما عمر على الخزرج من المي بنه الله امر سلمه رضى الله عنها فقالت يا بنى لا تخزني بخروجك الى العراق فاني سمعت  
 رسول الله يقول يقتل ولدي الحسين بارض في ارض من يقال لها كوفه فقال لها يا امساء و اياها والله  
 اعلم ذلك و انى صفتك لا محال ليس لي صهيبة ابد و انى والله لا عرف اليوم الذي قتل فيه و اعرف  
 من قبلي و اعرف الموقعة التي ادفن فيها و انى عرف من قبلي من هليتي و قرابتي و ان اهدت يا امساء ارجلك  
 حقراي بمصيرتي اشارة عليه السلام انى جهة كوفه فانه تقصت الارض حتى انما مضجه و مدنيه و موضع  
 عسكته و موقفه هكذا بكت امر سلمه تكاد اشتديك و سلطت امره الى الله فقال لها امساء قد شاء ان الله



تعالیٰ نیرانی مقتولا و مدبوحا ظلما و عدوا و انا و قد شاعران بی بی حریمی و رباعی و سنائی مشربین  
 و اطفالی مدبوحین مظلومین ماسریر مقتولین و همیستغیثون فلاجلدون ناصرأولک سبعکاملا  
 با در دست است در کجا را در ده که در بعضی از کتب دارد است که حضرت امام حسین علیه السلام هرگاه اراده کرده که از مدینه بیرون رود ام سلمه در  
 ظاهر حضرت سالت پناه صلی الله علیه و آله نزد آنحضرت آمد پس گفت که ای پسر من کلین کن بر سبب رفتن خود طرف عراق پس گفتی  
 که من بخیمه ام چه ترا که سگت کتلی کرده خواهد شد پسر من حسین در زمینی عراق در زمینی که بنویسد آنرا که بلا پس آنحضرت گفت که ای  
 مادر قسم بگذار که من سیدانم این امر را بدستیکه ناچار است گشته شدن من است مرا نیز امر چاره و قسم بگذار که هرگز سیدانم روزی مرا که در آن  
 روز به قتل خواهم رسید وی داغ کسی را که قتل خواهد کرد مرا وی شناسم بانی را که در آن دهن کرده خواهد شد و بی شناسم کسی را که قتل  
 کرده خواهد از اهل بیت من و انبرائی من و شبیهان من را که بخواید مادری و ... و در دهن خود بعد از آن اشاره کرد آنحضرت بعد از سلام سوی  
 کرد با عجز آنحضرت پست شد زمین تا آنکه بنویسد آنحضرت امام حسین الله برها جای شهادت و دهن خود فرود کرد لشکر و موضع شهادت  
 ایشان را پس آنحال بگریست ام سلمه با او آمد و در آنحضرت را بجزایر پس فرمود آنحضرت که ای مادر شیت خدای عزوجل چنین است  
 که بینه مرا قتل رسیده ذریع کرده شده بظلم عدوت دشمنی انعالی چنین است که بینه حرم مرا و قوم قبیل و زمان مرا گشته  
 و فرزندان مرا فرج کرده شده و اسیر گردانیده و آینه از شهری بشهر دیگر گردانیده شوند و استغاثه نمایند و قیام خواهند و نمانند ما فی  
 و نمدکاری و بی روایتی اخیری قالت امر سلمه و غندی تریبه دفعها الی جلد فی قار و قال و الله انی  
 مقتول كذلك وان لم اخرج الی العراق لقتلونی البضا ثم اخذ تریبه فجعلها فی قار و اذ اعطاها ایاها  
 و قال اجعلها مع قار و جندی فاذا فاضنا دما فاعلی الی قد قتلت و در روایت دیگر وارد شده است که گفت  
 ام سلمه رضی الله عنها که نزد من خاک است که داده است مرا جد تو رسیده و در شیشه پس آنحضرت فرمود قسم بگذار که من تقویم همین طور قتل خواهند کرد  
 را اگر چه بظن مرا می نروم بعد که رفت خاکی را پس کرد از آن تو بی شیشه و داد آنرا بام سلمه و گفت که این شیشه را با شیشه جدم  
 کنک این هر دو شیشه وزن شوند پس بدان که ن گشته شدم و بدرجه شهادت رسیدم قال المفضل فخرج علیه السلام تحت  
 لیلته و هی لیلۃ الاحد لیومین بصر من رجب متوجها نحو مکه و هو یقرع بخرج منها جایفا پترو قب

قال رب نحن من اهل البيت ولزم الطهارة فقال اهل بيته لو تكلمت الطهارة الا عظمه كما فعل  
 من نوبه لولا ما جعلك الطلب فقال لا والله لا انا ربه من يقضي الله ما هو من شع مفيد روح روايت کرده که پس  
 بدون زفت حضرت عیسی السلام در شب دهن سببند بود و از راه رجب باقی مانده بود و شویجند که سغیر کرد و در میخواند انحضرت آیتی که در  
 حق من است که ایام از ترس فرعون بسوی مدینا نازل شده و در مجلس امست که پس بیرون رفت از شهر نرسان استرقب رسیدن دشمنان  
 گفت پروردگار کجاست بش مر از دست کرد و سبک ان و از شاه راه انرا پس این کلمه حضرت گفته که اگر ترک می راه سواران با چنانکه  
 کرده است این میرتا انرا که کسی طلب بدو زیاده را بهتر است پس فرمود انحضرت تسبیح که که بخوانیم سه هزاره راست تا حکم کن خدا بر هر چه  
 بر روی باستانا ابی عبد الله علیه السلام من الی ان عبد الله علیه السلام من الملائكة لقینه اقوام  
 من الملائكة لمسجدنا فی ایدنا هم الخراب علی حب سبب الحجه نسلموا علیه و قالوا یا حجة الله علی الخلق بعد جده  
 و ایه ان الله سبحانه اید جده انسانی موطن کثیر و ان الله ایدک بنا نقال هم الموعود حضرت  
 و بقعت لنی حشده فیها دهمی لری بلا فاذا انما ذتها فاتونی فقالوا یا حجة الله مرنا نسمع و نطع نهل  
 تحشی و عبد و یلقاک فتكون معك فقال لا صبیل لهم علی ولا یلقونی بکوبه و اصل الی بقعتی  
 و روايت کرده شده باشد که بنی تنویر بطرف امام باقر علیه السلام که فرمود انحضرت برگاه حضرت امام حسین علیه السلام از مدینه  
 درین شب ملاقات کرد ایشان انو بهی فرستگان با علامت دست و استهای ایشان بود امات خارجه و بر اسپ ای پشت  
 سوار بودند پس سلام کردند بر امام که شنید که ای خدای بر خلق اولیبه از جبه و پدر و برادر خود استیکه حق بماند تقالی مدد و یاری کرده  
 مدینه آباد تا ان بسیار راه تقالی تراده و داده بصایعنی ما را برای مدد و یاری تو فرستاد پس فرمود انحضرت بادستان کرده  
 گاه ما و شما قبره مدفن و شهادت کا و ما است و آن که با دست پس و قشک و ارد انجا شوم پس بسیار نیز دما پس ایشان عرض کنی  
 که ای حجت خدا حکمی بکن که بشنویم و اطاعت کنیم پس اگر خوف بیداری از دشمنی که طاقی تو شود پس باشم ما براه تو پس انحضرت فرمود  
 در نیت سبیل همز میانین برای ایشان بر ما دمی تو انرا رسانید ما کمر و پی تا محل شهادت خود بر رسم دانسته افواج مسلحی  
 الحین فقالوا یا سیدنا الحین شیعتک و انضمارک قمرنا با مرک و ما نشاء فلوا امرتنا تقتل علی و لک

در این روایت آمده است که حضرت باقر علیه السلام در مدینه فرمودند که اگر کسی این کلمات را بخواند خداوند او را از دشمنان محفوظ نگهدارد

در این روایت آمده است که حضرت باقر علیه السلام فرمودند که این کلمات را بخوانید تا خداوند شما را از دشمنان محفوظ نگهدارد

وانت بكاملتك لكفيناه ذاك فراههم الحسن خيرا وقال لهم انما قرأتم كتاب الله المنزه على احد يديه  
رسول الله اينما تكونوا ايدى راكم الموت ولو كنتم في بروج مشيد لا وقال سبحانه لعزير الذي كتب عليهم  
القتال الى مصنا جهمه واذا اقمتم بمكاني ايضا اذا بقى هذا الخلق المنفوس وبما ذا احشرون ومن  
يكور سببا كن حفرتي بكر بلا وند احنا هه الله يوم رزح الا من وجعلها معقلا ليشعما ويكوز بهم ما لنا  
في الاينار الا حرة ولكن تحضرون يوم السبت وهو يوم عاشوراء الذي في اخره اقتل لا يبقى يودي  
مطلوب من اهلي واقبي و اخوتي ويسار براسي الى يودي لعنة الله دام بخرمت ان امام فوجها ي جنات سلمان  
پس عرض كردند كه اي سردار داناي ما شيعيان چه تو ياوران و هوا خزان تو ايم پس بفرما و عطايي كن با ما هر خود و هر چه ميخواهي اگر  
حکم کنی ما براي قتل پيش دشمنان خود و تو را بين جا باشی هر آينه با آرم فرمان ترا پس حسن دعاي خير كرد ايشان را و فرمود كه آيا نخواهيد ايد  
این آيه را از كتاب خدا كه بر حد من نماز شده است اينما تكونوا ايدى راكم الموت ولو كنتم في بروج مشيد لا يعني هر جا كه باشيد  
شمارا موت اگر چه بوده باشيد در تعبايي مستحکم و فرمود حق سبحانه و تعالی هر آينه بيرون مي آيد كه اينكه كشته شدن او شان مقدر بود پس  
فتكاه خود را و ما قبل اين ايرانيست كه قتل او كنتم في بروج مشيد يعني بجواي مشيد بنا نقان كه اگر مي بوديد شما هر خانه يا روز يا آينه  
ميزاين احوال پيشه و فرمود كه حضرت كه اگر ما نم در اينجا پس بگوام خير از خوده خواهد شد اين رقم نوايه بخت و چه طور محشور خواهد شد كه ميكن  
قرن خواهد شد در كه بلا حال هيكه بر كنز چه است انجا احسنه اور نوز كه كشته و دين كرد زمين را و كره ايند آن زمين را پناه شيعيان من  
و خواهد شد آن زمين براي او شان باعث ايني درد نيا و آخرت وليكن بيايد در روز شنبه كه آن روز عاشورا است كه در آخر آن  
روز قتل كرده خرام شد و شبيد خرام كرده و باقي نخواهد ماند كسي كه او را بگوام از هيليت من و كسي كه بروي اعتماد داشته باشم و از هر ايد  
من و برده خواهد شد سر من سويي نيز بدعت كند خدا بروي فقالت الجن الجن والله يا حبيب الله و ابن حبيب لولا ان امرك  
طاعه و انه لا يجرنا لنا فما لفتك قبلنا جميع اعدائك قبل البصير اليك پس عرض كردند جنيان كه قسم كذا  
اي دو سردار خدا و فرزند دو سردار او و اگر نمي بود اينكه اطاعت حكم تو بر ما واجب باشد و اينكه مخالفت امر تو جايز نباشد ما را قتل ميكنيم  
بيعت دشمنان ترا پيش از آنكه تو بر سر نه فقال لهم الجن والله اقدنا عليهم ولكن لا يهلك من هلك عن بينه

**تاریخ** من حی عن سینه پس فرمود آن امام عبدالسلام فرمود که اگر ما قاتلیم برادران دکن باید هلاک شود کسیکه هلاک شد از جهت برادر  
 و زنده نمود و یک زنده شد از جهت و در پس یعنی محبت خدا تمام می نماید و تقضای حق تعالی و انقیاد میکنم نال و دخل الحسین علیه السلام  
 مکه بوم الجمعة ثلثه مصعب بن مشعبان وهو یقره و لما توجه تلقاه صدیق بن قیس قال عسی اربابی ان یهدی سواد  
**السبیل** کفیل شیخ سفید روح که داخل شد حضرت امام حسین علیه السلام در کوفه در روز جمعه تاریخ سوم از شعبان و سوزانده آنحضرت ابن ابیر العنق  
 چون حضرت موسی بن جهمه جانب مدین شد گفت ای دردم که پروردگار من هدایت کند سواره راست و اقبل اهلها مختلفون الیه  
 و من کان من المعتمرین باهبل الا فانی و شروع کرد در این راه آمد در وقت را بخدمت حضرت و کسی نیک بود و خود که از حرکت کان داخل  
 افاق و السمع اهل الکوفه بوصول الحسین علیه السلام الی مکه و استنانه من السبعه لیرید لعنه الله فاجتمعوا  
 فی منزل سلمان بن صرد اخراعی و شنیدند اهل کوفه خبر رسیدن حضرت امام حسین علیه السلام بکه مغرور و بخوردن آنحضرت  
 بعته یزید لغت کرد علیه را پس جمع شدند در خانه سلمان بن صرد اخراعی فلما تکلموا فامرهم خطیب و قال فی آخر خطبه  
 یا معشر اشیعنه قد علمتم بان معویه قد هلك و صارا الی اربیه و قد علمت ان علی بن ابي طالب قد قتل فی موضع اینه  
 و هذا الحسین بن علی علیهما السلام قد خالفه و صارا الی مکه و انتم شیعته و شیعته اینه فانکم تعلمون  
 انکم فاصروا و مجاهد و عد و انا کتبنا الیه و ان ختم القتل و الوهن فلا تغزوا و ان جعل فی نفسه پس هرگاه  
 در باب فوت معاویه و بیعت خواستن یزید کلام کردند بر فراست در میان او شان خطیبی گفت در آخر خطبه خود که ای گروه شیعه  
 با تحقیق معلوم کردید شما که هلاک شد معاویه و رفت سوری غلبه پروردگار خود هر چه کرده بود او را پیش آمد و نشست بجای او پس او یزید  
 و ایک حسین ابن علی علیهما السلام مخالفت کرده او را و رفت بجانب کوفه شما شیعه را امید و تیسرید چه او میاید پس اگر جانی که شما  
 ناصر و مددکار او خراب شد و بجای او بادشمن او خرابید که پس یزید را به بگذشت او را که خوف می کنید که بقتل او امید و ذلت خایه  
 شما خواهد شد پس تریب برید قالوا الابل فقاتل عد و لا یقتل النفسا و ذلک گفته یعنی یوفای کوفه ایم کرد بکه  
 قتل خواهیم کرد خود را پیش او در کار او فکتوا بسم الله الرحمن الرحیم للحسین بن علی علیهما السلام من  
 سلیمان بن صرد اخراعی و مستبیب ابن عیبه و ما ابن بشیر اد الجلی و حبیب ابن مطاهر

تاریخ من حی عن سینه پس فرمود آن امام عبدالسلام فرمود که اگر ما قاتلیم برادران دکن باید هلاک شود کسیکه هلاک شد از جهت برادر

تاریخ من حی عن سینه پس فرمود آن امام عبدالسلام فرمود که اگر ما قاتلیم برادران دکن باید هلاک شود کسیکه هلاک شد از جهت برادر

عبد الله ابن رابل و سائر شيعه من اهل الكوفة سلام الله عليك فان لم يكن اليك الله الذي  
 لا اله الا هو ما بعد فالله الذي اضمم بك ذلك و عند رايك من الجبار العنيد الغشوم الطلوم الذي  
 ترى على هذه الامة فابن هار و امره و ميره اينها و قاصر عليها الغير حنا منها قتل جبارها سبقتي  
 شرارها و جعل مال اديبين جبارها و ثقتها فعدله كما بعدت تقوم و ثم انه ليس لنا امام فاقبل الله  
 بحضرتك على الحق و العن ابن بشير في تحصيل الامانة لسما اجمع معه و جمعة و لا جماعة و لا خرج منه الى  
 عبد و لو باخنا اقلك قد اقبلت اليها اخراجنا و حتى طعمه بالشام الشام الله و السلام عليك و رحمة الله و  
 بركاته يا ابن رسول الله و على ابيك و متبلك و لا حول الا بالله العلي العظيم پس نوشته زيارت بر اين  
 كسب الله الرحمن الرحيم اين نام بايست بخندت حسين ابن علي علهما سلام زودت سيمان ابن مرد خدايي و سيب ايچ بند و زفا  
 اين شاه اهل الجلي و پيشت ابن فلان هر و عبد الله ابن دابن و سائر شيعيان و زمان از اهل كوفه سلام خدا باد بر تو پس ما سيديكم بطرف  
 تو خدايي را كه پيشت لايق است پس كرو اما بعد رسد خدايي عرض سلتم به شكر خدا است خدا را كه هلاك كرده و شر او عدو پدر ترا كه بود آن  
 دشمن از زفره چار و صفا دستكار و ظالم كه دست و ازني كرده بر اين امته و حكم راني نمود بر ايشان بغير مبنی ايشان و قتل كرده و كيان  
 ايشان را و باقي كذا منت بدان ايشان را وقتت كرو مال مسدا و در بيان جابران و فلانان پس لعنت كند خدا او را و در رحمت خود  
 او را و در پيشت كند قوم خود را لعنت كرده پس تحقيق ميست باي با اعمام و ميتو اي پس سببش ما شد يد كه خدا بجمع كرده اند ما سبب  
 تو بر حق و پيستي و فلان ابن بشير و فلان است و ما حاضر نيشويم با او در نماز جمعه و جات و ديرون نبي و هم همراه او سبب  
 نماز عيه و اگر ما را خبر رسد كه انكفرت تشریف بسوي ما خواهند آورد و خارج نمايم او را تا انكفرت م بر سبب انم او را سلام خدا باد بر تو و رحمت  
 خدا و نيكو سببهاي او اي فرزند رسو كند او بر پدر بزرگوار تو كه ميش از تو بود و نيست تواناي و قدرت كمر سبب خدا بزرگ است انحر سر جوا لكفا  
 مع عبد الله ابن وال و عبد الله ابن المسمع الامل الي و امر و هما با القهار و نرفر جفا صر عين حتى قد ما  
 على الحسين عليه السلام بمكة لعشر مصنين من شهر رمضان ثلثوا يومين و انفقوا اثنى عشر  
 الف دينار و عبد الله ابن مشيد او ابن عبد الله الاخرجي و عماره ابو عبد الله السكوبي و معهم مائة و

تسیر صحیفه من الجبل واللاتین والثلثة والام بعة ثم بنوا یومین اسیرین و اسر حوالیه علیه السلام

ثانی ابن سبئی و سعد ابن عبد الله الحنفی من اهل سواد بن کوفه نامہ را بمراد عبد الله ابن وال و عبد الله ابن

سبح جانی و سلم کردند ایشان را که بر زودی بردند پس بختند ایشان بر زودی هر چند تا شتر تا اینکہ بمسجد نو بخدمت حضرت امام حسین علیه السلام

که سفر در روز دهم از ماه رمضان پس جس که ز بعد از فرستادن قاصد آن دو روز توقف کردند و باز روانه کردند نفس ابن سبئ العید او

عبد القادین شد و ابن عبد الله الارجسی و عماره ابن عبد الله سلوی را و با اوستان یک صده و پنجاه نامہ بود در نامه از جانب کس

دو کس شکس و چهار کس پس باز روز دیگر توقف کرده نه ستادند بخدمت آن امام علیه السلام ثانی ابن سبئی و سعد ابن عبد الله

سبحی را و کتبوا بسم الله الرحمن الرحیم الی حسین ابن سبئی علیهما السلام من شعبة امیر المؤمنین اما

جد فی هلا فان الناس یستظرونک لای لکم غیرک و نا لعل فاعجل العجل ثم العجل العجل یا رسول الله

نقل اخضر الجنات و ابعث الثمار و اعشیت الاحراض و اورقت الاشجار ما ذابنت فاقبل علی جملک

محمد لا السلام علیک و رحمة الله و بركاته و علی ائمتک من قبلك و نامہ ای دیگر نو سصد بان سفیر بسم الله الرحمن الرحیم

این نامه است بخدمت امام حسین ابن علی علیهما السلام از طرف شیعیان او و شیعیان بد بر کوزرا و اما بعد از استناد زیر که مردان

ایمان خنجره دم نواند و نیست ایشان را در جنت بسوی غیر تو پس بر زودی و شتابی حوزرا با برسان ای فرزند رسول محمد از میرا که سر میرز شتاب

باغبان و رسید بهت بارگای درختان و گیاه آورده است زمین و بر کهای درختان از نو پدید آمده و قتی که آراء کن پس توجه فرما

در شکری برای یاری تو راسته است به حکوم و فرمان بردار تواند و سلام خدا با دهر تو در رحمت و برکت او دهر پر تو که من آن

دری راه حق بود مقال الحسین علیه السلام مر لسانی ابن هانی و سعد ابن عبد الله اجزالی من اجمع علی

هذا الكتاب الذي وهد علی معکما فقال ابن رسول الله شیت ابن سبئی و حجاز الجرد وینید ابن الجرد

وینید ابن سبئی و عمرو و ابن قیس و عمر و ابن الحجاج الزبیدی و محمد ابن عمر البتیمی پس حضرت امام

حسین علیه السلام بهانی ابن ثانی و سعد ابن عبد الله که از نو پدید آمده بودند فرمود که ام کس قیتع شده اند بر این نامه که به دست

شما نزد من آمده پس هر دو کس عرض کردند که ای فرزند رسول خدا این هر کسان که بنا باین شان بالا گذشت همه مجتمع

صالح بود  
نزد من  
نزد من

شده اند من اراده و قال السيد رحمه الله كان عليه السلام مرضا في ولايتهم وورد عليه في يوم احد  
 مائة كتاب و تواترت الكتب حتى اجتمعت في نوب مسفرة اثنا عشر الف كتاب دسب رمت الله ذمروه كه سفرته تمام بين  
 در نوشتن جواب نامه های اهل کوفه تا ما مل مضمود و جواب نبي و اديس روزي رسيد نورا انحضرت شمس مده نامه و متوجه نامه های و کبري  
 ما انکه مع سغه و چند نوبت و از ده روز زمانه و تمان ابن نما رحمه الله ان اهل الكوفة كتبوا اليه عليه السلام ان انا ملك مائة  
 الف كتاب و بن نما رحمه الله گفته كه نوشت انما نزل كونه كجاست انحضرت عند السلام ما با تو اتم سده هزار مردم و قال الشعبي بابعه عليه السلام  
 اربعون الف ان اهل الكوفة على ان يخاصوا بواحد و يسلموه و يسالهم فعند ذلك رد جواب كتبهم بعتهم ما  
 بقول و بعد هم بمرحمة الوديع و بعث مسلم بن يقبل و شعبي ليقن كه عمت كرهه انحضرت عيه السلام را چهل هزار مردم و از بركت  
 و اقرار نمود بمرحمتي رب و بكتاب ما اينداز كسيك جنگ كند با او انحضرت و شعبي كنيه با كسيك انحضرت اشني ما ايند با او پس درين كتاب  
 فرستاد انحضرت جواب نامه های او شان و قبول فرمود گفته های او شان او و عد و فرمود با اينجا كه بر قدي برسوم و علم اين عيال بايضا ستم نعل  
 في ذهاب السيد الجليل و الشريف البعل بسلة ان نسل الى الكوفة ان نسل است و بيان تشراف فرما شدن پيشواي  
 بزرگ و سالار مشرك حضرت مسلم بن يقبل بسوي كوفه لما تواتر ان كتب اهل الكوفة بحضرتهم و كثرت سايلهم و سلام  
 يالغون بحسن الاجابة و الجواب و يطون في سره الا قال اليهم في كل حال فعند ذلك قام الحسين  
 عليه السلام و جعل يركعتين بين الركن و المقام و سئل الله الجزاء في ذلك الما امر شمر دعا بصلم ابن عقتل  
 و اطلعه على الحان و كتب اليهم جوابا آخر هر گاه بنوا نتر سيد نامه های اهل كوفه و صحيفه های ايشان  
 و بسيار كرديد بتمام و قاصه ان ايشان و سبانه تمام كردند در اينكه حضرت مسؤل ايشان را بتسؤل  
 نايه و بواسطه نامه ها تكثير فرمايد و اسرار نمودند در اينكه آن امام بهر حال بسوي كوفه شوجم شو پس در اين كتاب  
 بر خاست انحضرت عليه السلام در مسجد الحرام رفت در بيان ركن و مقام دور ركعت نماز استخاره بجا  
 ورده از حساب بيب ان بناسه طلب خير و بهبود كرد و در بن مقصود ويس از شراغ نماز طلب فرمود حضرت مسلم  
 بن عيسى را و او در سال مطيع فرمود و نوشت بسوي كوفه ان جواب ديگر را باين طور و باين مضمون

در انروزه اولي ماه رمضان سنه ۱۲۴

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد وآله  
 أما بعد

بسم الله الرحمن الرحيم من الحسين بن علي بن ملاح من بني مسلمين أما بعد فان هاتنا وسعدنا قد ما على كلك  
 كما ونا اخر من قدام علي من بسلكم وقد بنمت كل الذي اقتبصتم وذكروتم ومقاله جلكم انه بس لنا امام فاقبل على  
 الله جمعنا بك على الحق والهدى وانا باعنا اليك اخي وابن عمي من اهل بيتي مسلم بن عقيل فان كتب الي  
 انه قد اجمع اليك ذوالحجى وافضل منكم على مثل ما قد سمعته به باسلكم وقراحت في كتبكم فاني اقل اليكم  
 وشيكا انشاء الله فلعربي ما الامام الا الخاير بالكاتب النقايم بالفضط الذين بدلوا الحق الجاس نغضه على  
 يدات الله والسلا من سبب الله الرحمن الرحيم ابن ابي عمير از حسين بن علي بسوي كروه سرشان و سلمان الجلود بس برسيكدي  
 وسعيد آورنده هاي شهانه دن وان هر دو خرد و سنا و كان شجاع و بدو بدو و به تحقيق دريا فتم همه آنچه الغنم و ذكر كراهه و قول همه نهانست  
 كه براي ما نيست راي و مشواي بس قيام من سردستان يد كه حق تعالى اين امر او سعيد اجتماع شكا كرد انه برحق و راستي دن بسيم  
 بسوي شايبر اور خود و فرزند طوي خود و محل نماز اهل بيت خود و مسلم بن عقيل را بس كره نوشتت او بس اينكه فتن شده اند بزرگان  
 و انرا ان وقتا و دانا مال شهاب برسل آنچه و زمانه و درج بود و خواندم و در رسال شما بس في ايم طرقت شما برودي انشا الله  
 بس نسيم بجان نره كه بنست امام كرا كه حكم كند بكتاب خدا و قيام نمايد بعد و رفت رنماينه باشد برين خدا و توكل نابه بردات باري عزيم  
 شمام شرح مسلم بن عقيل مع قيس بن مسهر الصيداوي و عمار بن ابي عبد الله الله السلولي و عبد الرحمن  
 بن عبد الله الازدي و امره بالثقوي و الكتمان و اللطف فان راي الناس مجتمعين مستوثقين  
 على انه بذلك فاقبل مسلم حتى انا المدينة نضلي في مسجد رسول الله صلى الله عليه و آله و رددع من  
 احب من اهله و استاجر دليلين من قيس فاقبل به يتكلمان الطريق فضلا عن الطريق و اصابنا بعض  
 شديد الفجر اعرب البشير فارموا له الى سنن الطريق بعد ان لاح لهم فلك فسلك مسلم ذلك السنن و  
 ومات القليلان عطشان بس روان فرمود حضرت الامم حسين عيالت سلام سلم ابن عقيل را با بنس ابن مسير  
 و عمار بن عبد الله سيني و عبد الرحمن بن عبد الله از وس و امر فرمود او را به نقوسه و پيريزگاري  
 و پيوسفيله داشتن راز خود از من لغان و تر نيت و بهر با سيني بر مراد و سنه موه و كرا



به بنده مردم نوشته اند بفتح شده اند و عهد خود را استوار کرده اند رود بنویس سوی من این امر را پس روایت کرده و پیوسته تا آنکه در سینه  
 بر چینه و نما نهاد در سجده رسوخند ام و وداع نمود اهل آن خود را و در سپهر از قبله قیس با چهرت بمراه گرفت پس روایت شد از ایشان  
 پیوسته سلم بنی سلم و از غیرش در راه میفرستند پس راه کم کردند و ناحق شد با ایشان تشکی شد پس عاجز گشتند از رفتن پس راه کم کردند  
 سلم بنی سلم را بعد از آنکه راه شد بر او نشان شاه راه از دور پس روایت شد سلم بنی سلم در آن ماه بر دند هر دو راه بر تشکی  
 فکتب من الموضع المعروف بالمصنق مع قیس ابن مسهر اما بعد فانی فضکلا واشتد علينا العطش  
 فلم یلبث ان مابا و اقبلنا حتی انتهینا الی الماعز فله تج الاجتاشاة الفساذک یلای المصنق  
 من بطن الجنب وقد نظیرت من توجی هذا فان عینی و ابعت عیرای و السلام مر پس نامه نوشت  
 سلم بنی سلم از موضعیکه معروف است مصنق بود و بمراه قیس ابن مسهر بگذشت حضرت امام حسین علیه السلام فرستاد و مضمونش  
 این بود که اما بعد پس در مسکنه من روایت شد مازندین بعیت دور ایسر پس از شاه راه بر تشکی پس راه را کم کردند و غلبه کرد بر تشکی  
 و او شان تشکی به خود راه را پیوسته رسیدیم به آب پس نجات یافتیم مگر با رستی از جان خود و آن موضع مصنق  
 می نامند و مردن آن دو کسان را فال بد که انهم درین سفر بود پس اگر مصلحت دانی معاف دارم ازین کسی دیگر را بفرست و السلام  
 فکتب الیه الحسین علیه السلام اما بعد فقد خشییت ان لا یكون حملک علی الکتاب الی فی الاستغفا  
 من التوجه الذی وجهتک له الالجبین فامض بوجهک الذی وجهتک له و السلام مر پس نوشت بطرف  
 سلم بنی سلم حضرت امام حسین علیه السلام که اما بعد پس تحقیق که کمان من است که نیست سبب شادان تو این نوشته را سوئی  
 من در باب استغفا از روانگی برای امری که روایت کرده ام ترا برای آن مگر خوف و ترس پس روایت شود بطرفیکه روایت ساخته ام  
 که ابراهان و السلام فلما قرع المسلم الکتاب قال هذا فلیست الخوفه علی نفسی فاقبل حتی نزل بما الطی  
 ثم ارتحل فاذا هو نظر الی ریحی طیباً نصره فقلت لعلنا انشاء الله تعالی نطربل  
 حتی دخل الکوفه فی ايام المختار ابن ابی عیینة و هو قد عی الیوم دارا سالما من المسیب پس تشکی  
 خواهد سلم بنی سلم از آنکه مکتوب حضرت امام حسین را که گفت که اگر نیست که امام بنیبه است پس نیز رسم و حرف بنیدارم بر دانه